

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فالحق عند ذلك ما قاله القدماء: إنه يجب أن يكون لكل نوع من الأنواع الجسمية جوهر مجرد نوري

قائم بنفسه هو مدبر له و مُعْتَنٍ به و حافظ له، و هو كلي ذلك النوع.

دلیل دومی که مرحوم شیخ برای اثبات مثل نقل کردند اختلاف در انواع بود. چون ما انواع مختلفی را می‌بینیم و این اختلاف در انواع دلالت می‌کند بر اینکه باید حیثیت متمایزه‌ای بین اینها از باب حیثیت بین علت و معلول وجود داشته باشد که آن حیثیت، حیثیت جامعی باشد نه مثل کلی که ما یصدق علی کثیرین باشد، یعنی صرفاً یک مفهوم باشد؛ زیرا مفهوم وعاءش ذهن است و نفس است. مفهوم هیچ وقت وعاءش خارج نیست. اما آنچه که در خارج است هویت مفهوم است نه خود نفس المفهومی، حال آن مفهوم ما بازاری خارجی دارد یا مصنوع و ساخته و پرداخته ذهن است.

هویت آن مفهوم در خارج؛ یا به صورت ماده است که در انواع مشاهده می‌کنیم و یا به صورت مجرد است که در عالم اعیان وجود دارد. منظور از این کلی معنای سعی است؛ یعنی حقیقتی است که همه آن افرادی که در تحت نوع هستند را شامل می‌شود و با آن وجود سعی که دارد همه آنها را در برمی‌گیرد، این مسأله به جهت ارتباط بین حادث و قدیم در سنخیت مثالی و بالاتر از مثالی در سنخیت ملکوتیه است، چون در مثال جنبه صورت است و صورت گرچه نسبت به ماده مجرد است، ولی دارای تشخیص فردیه است، هر شخص و موجودی در عالم مثال، یک تشخیص مثالی دارد که مثال او در این دنیا و در عالم شهادت است. این تشخیص مثالی در تحت یک تشخیص ملکوتی که جنبه سعی دارد قرار دارد، آن جنبه ملکوتی از نقطه نظر صورت با آنچه که در صورت مثال آن تشخیص پیدا می‌کند تفاوت دارد. یک جنبه سعی دارد، یک جنبه کلی دارد، کلی نه به معنای مفهومی، بلکه کلی به معنای یک حقیقت کلیه، که همه این افراد را در تحت آن حقیقت کلیه نشان می‌دهد.

البته همان‌طوری که قبلاً خدمت رفقا عرض شد نسبت به اینکه واقعاً یک وجودی جدا و منحا از بقیه و نوعی که از انواع متمایز باشد نمی‌توانیم دلیلی برای این قضیه قائل بشویم، بلکه از نقطه نظر آن حقیقت مجرد که نازل آن صورت انسانی یا صورت حیوانی هست، می‌تواند به عنوان یک حقیقت علمیه در اینجا مصداق پیدا کند که بهتر دیدم وقتی بحث تمام شد به آن مسأله بپردازیم. چون مقداری به عرفان نظری هم ارتباط دارد، و اینکه در خارج یک نوعی باشد که آن نوع مشخص باشد، اثبات همچنین مسأله‌ای قدری مشکل است. حالا مطلبی را که ایشان می‌فرمایند این است که این به عنوان یک مفهوم و به عنوان طبیعت نوعیه نیست؛ چون طبیعت نوعیه دارای استقلال وجودی و استقلال هویتی نیست بلکه

برگشتش به وجود ذهنی است، و وجود ذهنی هم کیف نفسانی است، کیف نفسانی با هویت خارجی فرق می‌کند، آن از مقوله وجود است و این از مقوله کیف، و همین‌طور آن حقیقت نوعیه یک جوهر وجودی و جوهر عقلی است، و این یک وجود خارجی است، اینها از این نقطه نظر با همدیگر متفاوت می‌باشند، بلکه در اینجا مقصود حقیقت و هویتی است که متفرقات مصادیق نوعیه را این هویت می‌تواند در خود داشته باشد بدون اینکه خود این هویت بخواهد به یک تشخص فردیه که موجب اختلال در اندراج مصادیق در تحت آن حقیقت خود است، به آنها برسد.

گرچه خود او با یک مفهوم دیگر متفاوت و متمایز است، حقیقت نوعیه اسدیّت با حقیقت نوعیه فرسیّت تفاوت می‌کند، گرچه متفرقات و متمایزات مصادیق را در خود دارد و در خود هضم می‌کند و باعث اجتماع همه مصادیق فرس و اسد در وجود خود می‌شود، ولی در عین حال خود او با آن حقیقت نوعیه فرسیّت متفاوت است، و همین‌طور فرسیّت با سایر انواع دیگر.

و از این قبیل انسان هم همین‌طور است، متهمی آن، چه انسانی است که همه اینها را در بردارد؟ آیا او همین وجود حضرت ختمی مرتبت است که آن حقیقت رب النوعی مصادیق انسانی است؟ یا اینکه یک رتبه پایین‌تر است و این حقیقت رسول الله در مرتبه علیای او قرار دارد؟ یا اینکه همه این مطالب و مسائل در تحت یک هویت واحد بالمآل قرار می‌گیرد که آن هویت واحده نفس ولایت رسول الله است؟ این مطلب جای صحبت و بحث دارد که نسبت به این قضیه ارباب شهود هم مطالبی بیان کرده‌اند. علی‌کل حال ادراک این مسأله بسیار مشکل است و تا شخصی به چنین مرتبه‌ای نرسد و حقیقت مطلب را نیابد نمی‌تواند به این قضیه از نقطه نظر عقلی برسد. شاید به عنوان اجمال این مسأله را درک کند و یا اینکه یک مفهوم مبهمی را ادراک کند.

لذا در این قضیه، کلمات و مسائل بزرگان می‌تواند خیلی کمک باشد مثلاً اشعار تأییه کبرای ابن فارض مصری بسیار مطالب خیلی عجیب، عالی و راقی دارند، همین‌طور مطالب محی الدین عربی در فتوحات. و همان‌طور که می‌گویند مقدار زیادی از مطالب برگشتش به عرفان نظری است و از همین جاست که مرحوم شیخ اشراق هم چون مشرب اشراقی دارند می‌توانیم بگوییم برای اثبات این مسأله ایشان هم مقداری از مسائل و مراتب شهود کمک گرفته‌اند. لذا برای افراد یک مقداری ادراک این قضیه مشکل است.

لذا ما می‌بینیم در بعضی از مسائل و تقریرات، خصوصیات و مطالبی که نقل می‌شود نسبت به قضیه اشکال شده و هضم آن برای افراد مشکل هست. و این مشکل بودن به این جهت است که تا انسان در این مسأله در مجرای فیض الهی قرار نگیرد و کیفیت نزول فیض را از عالم تجرد به عالم ملک و

شهادت حساً و شهوداً و وجداناً درنیابد ادراک این قضیه برای او مشکل است، گرچه از نقطه نظر عقلی شاید بتواند به بعضی از مسائل دست پیدا کند ولی از نقطه نظر حاق واقع مطلبی است که به نظر مشکل می‌آید. روی همین جهت است که ما می‌بینیم بزرگان نسبت به مطلب شیخ اشراق تأمل کرده‌اند در اینکه باید یک حقیقت نوعیه‌ای و یک ارتباط تجردی بین مصادیق عالم شهادت و اعیان خارجی برقرار شود. اینها می‌گویند ایراد ندارد و این مطلب را می‌پذیریم، بالاخره هر چه که در عالم ملک و شهادت اتفاق می‌افتد یک سری بدان سو دارد و یک طرفش به عوالم مجرده مربوط می‌شود، اما اینکه خود آن عالم مجرد و آن حقیقت مجرد باید با مصادیق خارجی سنخیت نوعیه داشته باشد، از یک همچنین استدلالی این قضیه بیرون نمی‌آید.

بله همین قدر که حقائق عالم خارج، حقائق نوعیه، اسد، فرس، حمار، غنم از جمله انسان، اینها در بقاء خودشان حدوداً و بقاء و استمراراً باید متصل به غیب باشند و در این شکی نیست، بالاخره هر چیزی متصل به مثال خودش است و آن مثال است که در اتصال با ملکوت تشخص پیدا می‌کند تا اینکه می‌رسد به آن علة العلل و از آن نقطه اولی حقیقت فیض منبسط در همه عوالم انتشار پیدا می‌کند. قبلاً هم خدمت رفقا عرض کردیم که در مسأله اشتداد وجودی، تصور ما بر این است که در عالم شهادت به نهایت خود می‌رسد و این تصور به خاطر غلبه احساس و حواس ماست؛ چون ادراک ما از واقع ادراک ضعیفی است، ارتباط ما نسبت به مجردات و عالم غیب ارتباط ضعیفی است و ما دچار غلبه و حکومت حواس ظاهر هستیم، از این نقطه نظر اشتداد وجودی را در عالم ملک و ماده احساس می‌کنیم، درحالی‌که در مراحل علیای از وجود و بالاتر از مثال حتی در ملکوت و امثال ذلک، اشتداد وجودی در آنجا ظهور دارد، چون هر چه وجود از نقطه نظر تجرد و از نقطه نظر لطافت قوی‌تر باشد تبعاً اشتداد وجودی در آنجا بیشتر است.

بعضی‌ها ایراد و اشکال کرده‌اند بر اینکه این مطلب این را نمی‌رساند و دلیلی هم نیست بر اینکه هر چه را که در اینجا هست حتماً باید از نقطه نظر سنخیت و علیت یک حقیقت مسانخ با این مصداق، وجود داشته باشد که آن حقیقت مسانخ این مسأله را، وجود خارجی بدهد. از نقطه نظر اعیان خارجی بایستی که حقیقت مسانخی وجود داشته باشد و این دلیل، این مطلب را بیان نمی‌کند.

البته تا حدودی می‌توانیم در قسم دوم و دلیل دوم، از کلام مرحوم شیخ اشراق دفاع کنیم چه اینکه در دلیل اول که اشکال مرحوم علامه را نسبت به شیخ اشراق عرض کردیم، آنجا گفتیم که اشکال وارد نیست و چه اشکالی دارد بر اینکه یک حقیقت نوعیه‌ای وجود داشته باشد که آن حقیقت نوعیه بر تمام آن مصادیق خارجی که در اینجا هستند اشراق علمی داشته باشد و حتی مثال هم در تحت آن حقیقت

نوعیه قرار داشته باشد. در اینجا مسأله، مسأله خیلی دقیق و ظریفی می‌شود که تصور ما بر این است که مثال یک چهره دارد، همان چهره‌ای که ما او را در خواب می‌بینیم که مثال منفصل است، یا ارباب کشف آن را در مکاشفه و شهود احساس می‌کنند، درحالتی که مثال عوالم تودرتویی است و ما نسبت به آن جنبه اخیر آن عوالم اطلاع داریم اما آن جنبه‌های غیر اخیر و باطن که از نقطه نظر ظهور و بروز به مرتبه ظهور مثالی اخیر درمی‌آید ما از آن خبر نداریم.

اگر یادتان باشد در کتاب اسرار ملکوت [ج ۲، ص ۲۳۵] آن قضیه‌ای را که بین مرحوم والد رضوان الله علیه و مرحوم آقای بهجت اتفاق افتاده را بیان کردیم که آن مربوط به مثال اخیر می‌باشد که ایشان در مثال اخیر دیدند و متوجه شدند که شخص بزرگی نماز شب نخوانده است [و تأکید می‌کند بر خواندن نماز شب] ولی آن مثال باطن یا آن مثال اعمقی که وجود دارد و جنبه حقیقت صلاتیه بدون اداء رکعات و اجزاء؛ امکان دارد که تحقق داشته باشد و ممکن است که دست ما از رسیدن به مطلب و شهود این قضیه خالی باشد.

لذا مسائلی را که مشاهده می‌کنیم این مسائل را اطلاع می‌دهیم، گاهی اوقات هم که فلان قضیه را می‌گویند اتفاق خواهد افتاد باز برگشتش به مثال اخیر است که نسبت به مثال اخیر اطلاع داریم. اما آن مثال بعدی که در عمق هست و بعداً می‌آید و این مثال اخیر را کنار می‌زند و مثال دیگری را جایگزین می‌کند را خبر نداریم، لذا می‌گویند امام زمان علیه السلام در سنه فلان ظهور پیدا می‌کند، خیلی از آقایان که فوت کرده‌اند و به رحمت خدا رفته‌اند این مطلب را به بنده می‌گفتند درحالی که سال‌های سال است از این قضیه می‌گذرد و خبری از ظهور هم نیست! نه اینکه این بنده خدا دروغ گفته است، دروغ که نمی‌گوید، اشتباه می‌کنند یعنی تصور بر این است که تمام قضایای گذشته و حال بر همین مثال اخیر تحقق پیدا می‌کند درحالتی که بین مثال واقع و مثال اخیر ما بین الارض و السماء فاصله دارد.

فقط آن ولی الهی که حقیقت ملکوت را ادراک می‌کند به همان مسائل به ثباتات وقتی که دسترسی پیدا می‌کند او می‌داند که این پرده‌ها یکی یکی باید کنار برود و حتی این باید جدا بشود آن باید جدا بشود. و آن ولی الهی هم اگر بفهمد به کسی نمی‌گوید. آنهایی که حرف می‌زنند خبر ندارند آنهایی هم که خبر دارند حرف نمی‌زنند و ساکت نشسته‌اند و نظاره می‌کنند. به همین جهت است که فرموده‌اند کسی از ظهور دم نزنند، به خاطر این قضیه است، یعنی یکی از عللش این است و علل‌های مختلفی دارد. دلیل ندارد انسان بفهمد چه وقت حضرت می‌خواهد ظهور پیدا کند. اگر من بفهمم که بعد از فوت من امام زمان علیه السلام ظهور پیدا می‌کند، می‌گویم بابا برو پی کارت من که ظهور را نمی‌بینم، پس بنابراین کار خودم را بکنم، در حالی که بود و نبود یکی است تفاوتی نمی‌کند این همه اولیا آمدند و رفتند مگر

ظهوری اتفاق افتاد؟ همه آنها با حضرت، معیت و اتحاد داشتند.

لذا آوردن مردم در این فضاها درست خلاف فضای تربیتی و تزکیه اسلامی و تزکیه تشیع است. یک مبلغ دین و مبلغ شرع باید مردم را در فضای تربیت معنوی و ولایی امام علیه السلام سوق دهد نه به این مسائل ظاهر. لذا می بینید مشتریان این مسائل هم همین افراد عادی هستند آنهایی که سرشان به نشان می‌ارزد دنبال این مطالب نمی‌روند.

حالا فرض کنید اصلا این آقا، صادق مصدق است. و گفت سال دیگر حضرت ظهور پیدا می‌کند من باید چه کار کنم؟! یک دفعه دست و پایم می‌لرزد وای وای وای، حضرت می‌خواهد ظهور کند و حالا چه کار کنیم!! نه آقا این حرف‌ها ندارد. ظهور کنند و تشریف بیاورند، قدمشان روی چشم و اگر لایق باشیم که هستیم و اگر لایق نباشیم می‌گویند برو پی کارت مرتیکه تو خودت چه کسی هستی، تو با کدام چشمت می‌خواهی مرا ببینی؟ با آن چشمی که گناه کرده‌ای و به غیر نظر انداختی!

واقعا عجیب است این اشعار واقعا عجیب است، یک شعری مجنون دارد که ازش سؤال می‌کند که با چه چشمی می‌خواهی لیلا را ببینی؟ این چشمی که الان نظر به غیر لیلا انداخته، سایر زن‌ها را دیده، سایر دخترها را دیده، آن وقت تو الان می‌خواهی با آن چشمت به لیلا نگاه کنی؟ واقعا اشعار خیلی عالی‌ای است. این مطلب برای زمان ظهور است دیگر. حالا امام زمان علیه السلام ظهور پیدا کرد بسیار خوب، حضرت ظهور پیدا کرد به من چه؟ من که سراپا غرق در کثرات و قاذورات و توغل در دنیا هستم حالا امام زمان علیه السلام بیاید، هزار دفعه هم بگویم: اللهم عجل لولیک الفرج، و اجعلنا من اعوانه و انصاره، آره تو بمیری! و اجعلنا من اعوانه و انصاره. بکش بالا و برو!! این هم بفرمایید: اللهم عجل لولیک ایشان. همه ما همین هستیم، همه ما همین هستیم، همه در این عوالم هستیم و داریم ارزش‌ها را مسخره می‌کنیم. ائمه ما ناموس خدا هستند، ناموس خدا، امام علیه السلام ناموس خداست، خدا غیرتش اجازه نمی‌دهد کسی بخواهد به ناموسش تعدی و دست درازی کند، توجه می‌کنید؟

آقا، هزار نفر اینگونه هستند بگو فلان و فلان، به امام زمان علیه السلام چه کار داری؟ از امام زمان علیه السلام خیال می‌کنم مظلوم‌تر در دنیا نباشد، هر کسی هر کاری می‌خواهد بکند می‌چسباند آنجا، آی آقا نمی‌دانم چی هستیم و امام زمان علیه السلام پشت و پناه ما هست، ما که نوکر امام زمانیم، ما که چی هستیم. وقتی که حضرت بیاید آن وقت معلوم می‌شود که بله، سوراخ موش‌ها هر کدام به میلیاردها می‌خرند و خلاصه چه کسی این وسط می‌آید و خودش را [فدا] می‌کند، امام زمان علیه السلام می‌گوید اول کسی که باید در راه من فدا شود تو هستی، هستی یا نیستی؟ اگر هستی بسم الله، اگر باشی که این کارها را نمی‌کنی، اگر باشی که این مسائل را انجام نمی‌دهی! همه داریم بازی می‌کنیم، همه مان بازی

می‌کنیم، او هم می‌داند که ما داریم بازی می‌کنیم لذا می‌گوید بازیتان را بکنید، بله اگر زمینه کم‌کم آماده شود استعداد در افراد پیدا شود، آنهایی که می‌توانند و مستعد هستند، آن موقع کم‌کم حضرت فتیله را زیاد می‌کند زیاد می‌کند چه اینکه دارد می‌کند! کم‌کم و یواش یواش یک چیزهایی انسان می‌فهمد، یک مطالبی را درک می‌کند که قبلاً نبوده، قبلاً یک همچنین احساسی نبوده یک مسائلی می‌فهمد، تا اینکه موقع ظهور بشود و خود حضرت دیگر بی‌پرده بیاید، اینها باید انجام بشود.

این به خاطر چیه؟ به خاطر همین مسأله‌ای است که ما بر آن مثال واقع، اطلاعی نداریم بلند می‌شویم و می‌گوییم امام زمان علیه السلام این موقع ظهور می‌کند، آن موقع ظهور می‌کند، بعد هم که نشد آن وقت باید پاسخ بدهیم و توجیه کنیم. من به یکی از همین آقایان گفته بودم که آقا شما خودتان به بنده و دیگری گفتید که در سال هزار و چهارصد و شانزده ظهور حضرت است! الان هزار و چهارصد و سی و پنج هستیم، می‌شود نوزده سال. او گفت: من نگفتم، آقا من خودم از شما شنیدم، می‌گویی نگفتم به روی من نگاه می‌کنی و می‌گویی نگفتم؟ می‌گویم من خودم شنیدم آقا این گوش. می‌گفت ما تقریبی گفتیم، بابا نوزده سال از آن قضیه می‌گذرد اگر هزار و چهارصد و چهارده باشد که بیست و یک سال، اگر شانزده باشد که نوزده سال. خودشان هم رفتند و هیچ خبری نشد. این روش غلط است و صحیح نیست.

ما همان چه را که ائمه به ما گفته‌اند باید انجام بدهیم، اگر گفتند که به مردم بگو اگر اطلاع داشتی، این هم اطلاع ما! اگر بر فرض اطلاع و یقین داشتی و قسم حضرت عباس می‌خوردی، اگر گفتند بیا به مردم این حرف را بگو، آدم می‌گفت چشم، ولی وقتی خودشان گفتند آقا این حرف‌ها را ننزید، این مطالب را نگوئید، واقعا چه دلیلی دارد که انسان بیاید و مردم را به این سمت و سو بکشانند، عرفا و بزرگان اصلاً این حرف‌ها را نمی‌زدند، در مجالسشان از این حرف‌ها نمی‌زدند، اسم امام زمان علیه السلام را می‌آوردند اما نمی‌گفتند چه وقت ظهور می‌کند.

اسم امام زمان علیه السلام را می‌آوردند و برافروخته می‌شدند و اشکشان هم جاری می‌شد و همه را به همان سمت و به همان باطن و به همان حقیقت حضرت متوجه می‌کردند. حضور ولایی او را در مجلس می‌آوردند، می‌کشانند، نگاه کنید و ببینید چه قسم اشراف و سیطره و هیمنه از آنجا بر این وجود شما و شراشر وجود شما و لحظات شما و خطورات شما و تمام مسائل شما وجود دارد. اینها را می‌آوردند و می‌دیدند و نشان می‌دادند. اینها بود که آدم را عوض می‌کرد، آدم را جور دیگری می‌کرد فکر انسان را، ذهن انسان را، نشاط می‌آورد، انسان احساس می‌کرد تنها نیست، انسان احساس می‌کرد که حقیقتی همراه با او حالا نگوییم متحد که اصلاً فهمان نمی‌رسد، حداقل مقارن با او، وجود دارد.

یک نفر برای من نقل می کرد که: شخصی مدعی ارتباط با حضرت بود، وقتی مستخدم چایی برای مهمان می آورد می گفت یک چایی هم برای ایشان اینجا بگذارید!! از این افراد همیشه زیادند و از این گونه افراد هستند! بعد می گفت خودم رفتم پشت در گفتم که این قضیه چایی چیه؟ بعد از چند دقیقه که گذشت این فرد خوب این طرف و آن طرف را که نگاه کرد چایی را برداشت و نیابتاً خورد! نیابتاً که چه عرض کنم ولایتاً باید بگوییم، اینها بر امام زمان علیه السلام ولایت دارند نیابت که مادون شأن آنهاست، چایی را خورد و گذاشت و بعد از یک مدت صدا کرد فلانی بیا این چایی ها را ببر، حالا این شخص مرا دیده بود. عجب آدم هایی هستند ها!! می گفت من خودم پشت در داشتم می دیدم، می گفت الحمدلله نیت ما مورد قبول حضرت واقع شد، بعد اشاره می کرد با دستش که الحمدلله چایی را بالا کشیدیم و بعد هم نیابتاً مورد قبول حضرت قرار گرفت.

این بازی ها واقعاً چیه؟ این بازی ها یعنی چه؟! آیا ما در این دنیا نیاز به این کارها داریم؟ جداً ما نیاز به این داریم! اولیای خدا به ما یاد می دهند که از این بازی ها دست برداریم، از این کلک ها دست برداریم، از این شیره مالیدن ها سر مردم با این حرف ها دست برداریم، اولیا به ما یاد می دهند متولی دین؛ تو نیستی که داری این بازی ها را درمی آوری! متولی دین همان یکی است، یکی دیگر است، تو وظیفه ات را باید انجام بدهی، به تو مربوط نیست، فضول چه کسی هستی؟ به تو چه ربطی دارد که مردم قبول می کنند یا نه؟.

من در تهران به مجلسی رفته بودم، افرادی بودند و مجلس سؤال بود، گفتم آقا مطلبی را از اول بین خودم و شما تسویه کنم بعد آن وقت سؤالاتان را [مطرح کنید].

اول: اینکه من یک آدمی هستم که سطح اطلاعاتم محدود است، ممکن است چیزی را بدانم و ممکن است چیزی را ندانم.

دوم: بنده متولی دین نیستم، متولی دین کس دیگری است، لذا مطالبی را که می گویم به عنوان دفاع از دین و به عنوانی که من متولی دین هستم نیست. به عنوان نیابت هست از طرف آن شخص که حالا آیا برسد یا نرسد.

سوم: اینکه حرفی را که می زنم نگاه نمی کنم به اینکه آیا کسی قبول می کند یا نه. من وظیفه ام را انجام می دهم، آنچه را که به عقل و فهم و علمم می رسد مطلب را بیان می کنم می خواهید قبول کنید و می خواهید قبول نکنید.

حالا سؤالاتان را بگویید. قشنگ با آنها تسویه [حساب] کردم و همه سؤالاتشان را هم جواب دادیم و بندگان خدا هم خیلی خوشحال شدند.

به من ربطی ندارد، متولی دین کس دیگری است، قبول نکنید به جهنم! ما منتظر نیستیم حرفی را که می‌زنیم کسی قبول کند، تا به حال این همه حرف زدیم کسی هم گوش نداده اینها هم روی آن، توجه کردید؟ ما ناراحت نیستیم از اینکه حرفی که می‌زنیم کسی گوش نمی‌دهد. این تجربه را زیاد کردیم ما که هیچی، بابامون هم از ما بیشتر. اولین کسی که حرفش را گوش نداد خود بچه ناخلفش بود که گوش به حرف‌هایش نمی‌داد و بقیه که جای خود دارد، همان‌هایی که الان مدعی‌اند. توجه کردید؟

متولی دین یکی دیگر است، بنده به اندازه فهم خودم باید بیایم صحبت کنم، گوش می‌دهند که می‌دهید و گوش نمی‌دهند ندهند، بنده در همان وقتی که داشتم کتاب نوروز را می‌نوشتم، بنده خدایی که با ما سوابقی داشت از طهران به قم آمده بود و ما را نصیحت کرد و می‌گفت آقا این نوروزی که الان شما دارید می‌نویسید فکر جامعه امروز و اجتماع را کرده‌اید؟ گفتم تو را به خدا از این حرف‌ها زن که امروز ظهر هر مقدار غذا خورده‌ام برمی‌گردانم، از این حرف‌ها زن، جامعه امروز و اجتماع امروز و مردم امروز!! مطلبی است به نظر من صحیح و مرحوم پدر من هم بسیار بسیار روی این مسأله حساس بودند، عمرش کفاف نداد. حالا من می‌گویم یک چند درصدی از آنچه که قرار بود ایشان بنویسد ما مطالبی بنویسیم.

[گفت] این مطالبی که تا به حال شما نوشته‌اید و مسائلتان در دنیا دارد جا پیدا می‌کند و شما با نوشتن کتاب نوروز، مطالب دیگر خودتان را زیر سؤال نبرید. گفتم: صد سال سیاه می‌خواهم زیر سؤال بروم، بنده از وظیفه و تکلیف و بینش خودم دست بردارم به خاطر اینکه حرف‌هایم زیر سؤال می‌رود، به جهنم! بگذار همه این چیزهایی که نوشتیم زیر سؤال بروم. زیر سؤال و روی سؤال و وسط سؤال، برای ما تفاوتی نمی‌کند.

من کتاب می‌نویسم، آنکه باید بگیرد می‌گیرد، آنکه نباید بگیرد هزار و یک اشکال به کتاب وارد می‌کند، کتاب من بالاتر است یا قرآن نعوذ بالله، مگر به قرآن و به کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله اشکال وارد نمی‌کردند؟ نعوذ بالله که بخواهیم مقایسه کنیم. مگر به حرف امام حسین علیه السلام در روز عاشورا نمی‌خندیدند؟ حضرت دارند حرف می‌زنند هه هه هه می‌خندند و شروع می‌کنند به داد و بیداد که صدا نرسد. پیغمبر صلی الله علیه و آله حرف می‌زند طرف پنبه در گوشش می‌کند. یک انبار و یک کامیون و تریلی پنبه در مسجد الحرام گذاشته بودند تا کسی می‌آمد می‌گفتند در گوشت بکن تا نشنوی. اینها در تاریخ بوده و همین‌طوری هست.

من کتاب را نوشتم برای کسی که می‌خواهد مسخره کند، بگذار او مسخره‌اش را بکند. من این کتاب را نوشتم برای کسی که به جای کاه و گچ و سیمان درود و اینها، سلول مغزی داخل کله‌اش است،



من برای آن شخص نوشتم، درست شد؟ او هم می‌فهمد که من منظورم چیست؟ وقتی که من می‌گویم این سنت، سنت جاهلی است و این ما را از سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام فاصله می‌اندازد. او می‌فهمد که منظور من چیست؟ نیت اگر صادق باشد خدا آن فهم را در سر می‌اندازد، نیت اگر صادق نباشد و مسائل دیگری باشد شروع به توجیه می‌کند که آقا چه اشکال دارد جشن و بیا و برو و صله رحم و دید و بازدید است؟ همین‌هایی که داریم می‌شنویم و از این حرف‌ها!

جشن است! شما سالی سیصد و شصت و پنج روز هم می‌توانی جشن بگیری بابا، بگیر. وقتی که موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرمایند: این سنت فرس است و اسلام این سنت را محو کرده است و من آن را زنده نمی‌کنم. آن موسی بن جعفر علیه السلام است که فهمیده نوروز چیست؟ چون امام است، دین دست اوست، چون شریعت دست اوست، ارتباط با خدا دست اوست نه دست من و امثال من، لذا می‌فهمد این جریان در خلاف این ارتباط قرار دارد، این جریان در ضدیت با این ارتباط قرار دارد.

می‌خواهی قوم و خویش‌ها را ببینی بسیار خوب، بیا ده روز برای عید غدیر تعطیل کن، بگویند و بخندید و جشن بگیرید و هر کاری هم بخواهید بکنید ثواب بیشتری هم دارد. چند روز عید فطر تعطیل کن، هم با اهل تسنن و هم با تشیع همه با هم اتحاد برقرار می‌کنید. الان آنها تعطیل می‌کنند و کار خوبی هم می‌کنند، بسیار کار خوبی می‌کنند، عید قربان تعطیل می‌کنند یک روز، دو روز به دیدن هم می‌روند. چرا ما نکنیم؟ چرا ما انجام ندهیم؟ حتما باید علف برای بزه دربیاید که جشنش را من بگیرم؟ علف را بز دارد می‌خورد من چرا جشن بگیرم؟ گوسفندان در بیابان علف می‌خورند حالا آن هم در بعضی از مناطق نه در همه مناطق بلکه در بعضی از مناطق برف است در آنجا که جشن گرفتن ندارد، چرا من این کار را انجام بدهم؟! اگر حسابش برای سبز شدن علف‌ها باشد.

این برای کسانی که می‌خواهند بفهمند، آنهایی که نمی‌خواهند بفهمند می‌گویند ما همین نماز و روزه را می‌خوانیم و اینها را نمی‌خواهیم آنها هم برای تو. ما اصلا برای او ننوشتیم که بخواهد راجع به او با من صحبت کنی. لذا این بنده خدا آمده بود بر اینکه ما را نصیحت کند که دیگر نوشتن را ادامه ندهیم و این قضیه را رها کنیم. ما فقط به او می‌خندیدیم، چون می‌دیدم که ظاهرا این هم جزو آنهایی است که باید یک قدری مدارا کرد، مدارا کرد و فقط خندید و تبسمی کرد و گذشت.

خدا مرحوم آقا را رحمت کند راجع به این افراد به من می‌فرمودند: ذلك مبلغهم من الفهم، اصلا بیش از این نمی‌فهمند می‌خواهی چکارشان کنی؟ بیچاره‌ها را، با آهن که نباید در کله‌شان بزنی. نمی‌فهمد دیگر وقتی نمی‌فهمد چکارش بکنیم؟ هر چه استدلال کنی باز هم مثل دیوار نگاهت می‌کند. ما هم می‌گوییم: مخلصیم، چاکریم، انشالله حالا فکری بکنیم، حالا راجع به آن یک تأملی بکنیم. خیلی

نباید سر به سر گذاشت انشالله همه می‌رویم آن دنیا، آن دنیا می‌فهمی، در این دنیا که حرف در کلمات نرفت، اقلاً آن دنیا چیزهایی را شاید متوجه بشویم، آن دنیا بفهمیم که اوضاع از چه قرار است و مسائل از چه قرار است. خیلی از داستان دور نیافتیم که آنهایی که در هر زمانی به این مطالب رسیدند خیلی زیاد نبودند، خیلی افراد [خاصی] بودند. در هر برهه‌ای عده خاصی بودند که به این مطالب رسیدند و فهمشان، ادراکشان و شعورشان این مطالب را گرفت و جلو رفتند، بقیه در حواشی بودند و در حواشی و دور تا دور قضیه بودند.

الان کتابی در دست داریم غیر از آن *ارتداد* که مشغول هستم به نام *سیمای عاشورا* است که اگر خداوند توفیق دهد این را هم مشغول هستم که دیدگاه‌های بزرگان و اولیاء خدا را راجع به قضیه عاشورا تا حدودی که وسعمان می‌رسد و آنچه می‌شود گفت را، بنویسیم. علتش هم این بود که دیدم افراد به مسأله‌ای که در کتاب روح مجرد آمده، واقعا دارند ظلم می‌کنند و مطلبی را که مرحوم آقا نوشته‌اند را مسخره می‌کنند که اینها از روز عاشورا خوشحالند! خوب بود در دهه محرم و روزهای عاشورا به مشهد می‌آمدی و بابای ما را می‌دیدید که در آن مجالس چه وضعی داشتند. چه منظوری در این قضیه داشته است؟ تمام هدف و مقصد و نیتی که اینها داشتند به خاطر این بود که بیايند یک ذره از آن ظهور شخصیت سید الشهداء علیه السلام در عاشورا را به ما بفهمانند، یک سر سوزنش را ما بفهمیم، نه اینکه فقط بنشینیم عزاداری کنیم. هر چی بود گذشت، دیگر تمام شد، اگر مصیبتی برایشان بود گذشت، خوشی هم برایشان بود گذشت، من پیام بر مسأله‌ای که قبلاً گذشته و اتفاق افتاده است بنشینم گریه کنم، این چه چیزی دارد؟

اینکه امام می‌فرماید: «رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا» یا «ذکرنا» اینکه امام صادق علیه السلام می‌فرماید مسائل عاشورا را زنده نگه دارید و مجالس تشکیل بدهید کسی که یک قطره اشکی بریزد به اندازه بال [یک مگس] خدا همه گناهان او را می‌بخشد، آیا همین روضه‌هایی است که بیایم و بگیریم و بنر بچسبانیم و مداح و سخنران آقای فلان...، یعنی همین بساط! و هر کاری دلمان می‌خواهد بکنیم، بعد می‌آییم داخل روضه، روضه هم که تمام شد دوباره هر کاری دلمان بخواهد انجام دهیم؟! اگر این باشد این ظلم است، امام حسین علیه السلام هم ظلم می‌کند و خدا هم ظلم می‌کند. این چه قضیه‌ای است که می‌گویند وقتی یک قطره اشک از چشم بریزد تمام گناهان پاک می‌شود، این به خاطر همین است که انسان وقتی در این مجالس و در این مسائل می‌آید به آن حریم ورود پیدا کند، خودش را در عاشورا ببیند، خودش را در آن فضا ببیند، آن جریانات را بر خودش حمل کند، بسم الله تو خیلی داری در سرت می‌زنی که: یا لیتنی كنت معك، همین الان عاشورا بسم الله، در این معامله سر کسی کلاه می‌گذاری؟ در

این معامله غش می‌کنی؟ حرفی را نمی‌زنی و آنچه را که به نفعت هست آن را می‌گویی، آنچه را که به نفعت نیست نمی‌گویی، همین الان عاشوراست، همین الان مسائل هست، اگر آمدی در این روضه و بعد تصمیمت عوض شد و قرار را بر این گذاشتی که برگردی و آنچه را که سید الشهداء علیه السلام می‌گوید عمل کنی، این شد یک چیزی، حالا اگر یک قطره اشک بریزی همین که نفست آماده می‌شود، یعنی گناهانت ریخته شد، چون با گناه که نفس نمی‌تواند مطلبی را بپذیرد، نمی‌تواند حق را بپذیرد، شما همین که توانستید یک حق را و لو اینکه به ضررتان است بپذیرید، یعنی ریخته شده، دیگر توبه نمی‌خواهد، یعنی تمام شد، همین حال شما در این مجلس عوض کرد، امام حسین علیه السلام آمد تغییرت داد، امام حسین علیه السلام آمد فضایت را برگرداند، دیگر نیازی به توبه ندارد. آن حالی که تو قبل از این مجلس داشتی و حاضر نبودی یک قرآن از حقت بگذری حقی که اصلاً برای تو نبود. اما الان حضری میلیون میلیون را هم ازش رد شوی، یعنی گناهانت ریخت، دیگر دنبال چه چیزی می‌خواهی برگردی؟!.

امام صادق علیه السلام درست می‌گویند، امام رضا علیه السلام درست می‌گویند کسی که بیاید یک قطره اشک بریزد گناهانش بخشیده می‌شود برای این است. اما اگر در مجالس بنری و فیلمی و اعلانی و... رفتی [اینگونه نیست].

در سوریه طرف داشت دعای کمیل می‌خواند می‌گفت که آقایان جمع شوید الان شما را در ایران می‌بینند!! در صحن حضرت زینب داد می‌زد، آی بیایید ای ایرانی‌ها! بعد که دید کسی نمی‌آید آخوندها را به زور آورد. گفت: دم کد خدا رو ببین! آخوندها یکی یکی دارند می‌آیند. گفتم بروید عکستون را در دوربین آنجا می‌اندازد و قشنگ برو جلو، الان دارند می‌بینند! حالا همه پشت به قبله نشسته‌اند. بعد می‌گفت آقا گرچه دعای کمیل را باید رو به قبله خواند اما چون دوربین جای مناسبی نیست از همین جا دل‌ها را روانه کنید، معلوم است دیگر به کجا، می‌خواهی روانه کنی! دعای کمیلی که پشت به قبله باشد معلوم است دل‌ها به کجا روانه می‌شود، دل‌ها همان ایران روانه می‌شود در خانواده‌ها... .

اللهم انی اسئلك برحمتك، ما این هستیم، ما همین هستیم. حال در این دعای کمیل این قدر اشک می‌آید؟ در این دعای کمیل حال آدم عوض می‌شود؟ این دعای کمیل دوربینی است، دعای کمیل نیست. توجه می‌کنید؟ آن دعای کمیلی حالت را عوض می‌کند که گوشه حرم حضرت زینب بنشین و هیچ کس هم تو را نبیند. قشنگ عمامه‌ات را هم برداری و کنار بگذاری که کسی تو را نشناسد بعد بنشینی و برای خودت حال کنی و دعای کمیل بخوانی. آن دعای کمیل را می‌توانیم بگوییم که بی‌هیچی نیست، آن دعای کمیلی هست که چراغ را خاموش کند و در حال خودت بروی و یکی یکی این فقرات

را برای خودت معنا کنی، برای خودت توجیه کنی، این فقراتی که امیرالمومنین علیه السلام گفته است را برای خودت بیاوری آن را می‌شود گفت که ... ولی اینها که چیزی نیست.

بزرگان می‌خواستند آن عاشورای واقعی را به ما ارائه بدهند، آن عاشورای واقعی گریه کردن و این مسائل نیست. مگر ما غیر از این کوفی‌ها هستیم؟ آمدند امام حسین علیه السلام را کشتند و بچه‌هایش را [اسیر] کردند و بعد هم گریه کردند، او هو او هو... که ما رفتیم و این کار را کردیم. ما هم در همان فضا هستیم، آنها هم نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند و در مسجد کوفه بودند، پشت سر امام حسن علیه السلام، پشت سر امیرالمومنین علیه السلام بودند. مگر امیرالمومنین علیه السلام نفرمود که می‌بینم روزی را که تو از باب الفیل در جیشی بیرون می‌روی برای کشتن پسر پیغمبر. گفت یا علی من، من!!؟ بشین بابا بشین، عجله نکن شب دراز است، بنشین بابا صبر کن!

اینها مگر پشت سر ائمه نماز نمی‌خواندند، در مسجد کوفه نماز نمی‌خواندند، خدا نیاورد روزی را که بخواهد ورق بگردد و مسائل عوض شود! همان کسی که پشت سر علی علیه السلام نماز می‌خواند، شمشیر به روی پسرش می‌کشد همین‌ها. همین می‌آید و شمشیر روی پسرش می‌کشد. ما در این دنیا دیدیم، در این دنیا دیدیم، کسانی که آدم به آنها محبت و لطف کرده بود، به آنها چه و چه کرده بود. حالا ای کاش غریبه باشد، ارتباط و آشنایی با انسان نداشته باشد، چه مسائل و چه مطالبی!

این جریان یک جریانی است که می‌خواهند نشان بدهند، می‌خواهند بگویند بابا بیا از این کربلا که انجام شده و این همه خون مظلوم ریخته شده و این همه مسائل و فراز و نشیب‌ها و گرد و غبارها و اسارت‌ها و زنجیرهایی که به پا و بدن امام سجاد علیه السلام زده شد، تمام اینها برای امروز تو بوده است، وگرنه امام حسین علیه السلام می‌توانست از همان اول با خیال راحت بیعت کند، شاید یزید حکومت مدینه را هم به امام حسین علیه السلام می‌داد. چه کسی بهتر؟ چرا از مدینه بیرون بیاید، چرا کوه و دره و دشت و اینها را طی کند؟ چرا زن و بچه‌اش را به اسارت بدهد، چرا این همه را به کشتن بدهد؟ چرا؟ اینها همه به خاطر ما بوده در هزار و چهارصد و سی و پنج هجری قمری که الان هستیم، بزرگان گفته‌اند زحماتی که امام حسین علیه السلام برای تو کشیده این زحمات را با سینه زدن‌های عادی و بعد هم خداحافظ هدر ندهید. این هدر دادن است، آنها که مقام و جایگاه و موقعیت خودشان را داشتند، آنها به خاطر ماها از مدینه بیرون آمدند، به خاطر ماها زن و بچه‌شان را با خودشان راه انداختند، به خاطر ماها غل و زنجیر به گردن و دست و پای خودشان بستند، به خاطر ماها خرابه شام و غیر خرابه شام را به جان خریدند، به خاطر ماها علی اکبرشان را تکه تکه کردند، توجه می‌کنید؟ به خاطر ماها این کار انجام شده است.

این بزرگان گفتند که بیا این عاشورا را بفهم که در این عاشورا چه بوده و چه قضایا و چه مسائلی اتفاق افتاده است. فقط آن تیری که به گلوی علی اصغر خورد را نگاه نکن، نگاه کن بین پشت این قضیه چه بوده، چه اهدافی بوده، چه نیت‌هایی بوده، چه مسائلی بوده، آیا تو پیام عاشورا را گرفتی یا نه؟ یا با سینه زدن و زنجیر زدن حرامش کردی، کدام یک از اینها بود؟

لذا گفتیم که بیایم حال که این طوری هست شروع کنیم ببینیم که چه می‌کنیم و به کجا می‌رسیم ان‌شالله.

سؤال: مطلبی که فرمودید در مورد نماز شب، از دستورات مرحوم علامه طباطبایی به مرحوم آقا در سال ۱۴۰۰ هجری قمری بوده است و در آن اهتمام به نماز شب آمده است؟

جواب: بله، دستور مرحوم علامه، اشکال ندارد.

سؤال: آیا این فراتر از مثال اخیر بوده است؟

جواب: بله، حالا دستورات علامه (طباطبایی) جای خود دارد، یعنی در ارتباط با مرحوم علامه بنده نمی‌توانم بگویم که این مراسلات یک طلب واقعی و قضیه واقعی بوده است. چون در یک همچنین سنواتی که شما این مطلب را متذکر می‌شوید ایشان در تحت تربیت و اشراف فردی بوده‌اند که به تعبیر خودشان؛ وقتی که ما به این فرد رسیدیم دیگر به همه چیز رسیدیم. و به نظر می‌رسد که این قضیه بین ایشان و علامه یک احترام و ادب شاگردی بوده است که یک همچنین تقاضاهایی بوده است و ایشان هم به همان لحاظ مسائل گذشته و ارتباطی که بینشان بوده و دستوراتی که می‌دادند بر همان اساس هم ایشان مشی می‌کردند.

علی‌کل‌حال مرحوم آقا خیلی رند بوده، خیلی زرنگ بوده و ایشان خیلی رعایت می‌کردند. من در قضیه‌ای که خودم شاهد بودم و بعداً شنیدم که در بعضی از جاها این مطلب را رد کرده‌اند و یا اینکه به سخره گرفته‌اند. در آن مباحثات شش جلسه‌ای که بین ایشان در آخر عمر راجع به مسأله فنا می‌شد، بنده خودم حضور داشتم، البته در بعضی جلسات و در جلسه آخر که خودم دوربین آوردم و این عکس‌هایی که هست را من گرفتم، بلد هم که نبودیم دوربین دیگری را گرفته بودم، بعضی از عکس‌ها درست درآمد و نمی‌دانستم که جلوی آفتاب نباید گرفت از پنجره نور می‌آمد، این عکس‌ها را من گرفتم و آن جلسه آخر بود. در جلسه آخر مرحوم علامه به مرحوم آقا فرمودند: الحمدلله شما ما را از این اشتباه درآوردید و خداوند شما را باعث هدایت ما قرار داد. چقدر این مرد بزرگ است!! بینی و بین الله و الله علی ما اقول شهید، بنده این را شنیدم که ایشان در آن آخر به حقیقت مسأله فنا و مسأله تشخیص در وجود اعتراف کردند و مشخص بود که مسأله تعارف نبوده، ما داشتیم می‌دیدیم، نه اینکه تا اینجا بحث

بکنند بحث بکنند، بعد یک دفعه تغییر پیدا بکند، این نبود. منتهی مرحوم آقا با مرحوم علامه خیلی با لطافت و با ادب خاصی صحبت می کردند بالاخره ایشان استادش بوده است، همه چیزش از علامه بوده است. و برای انسان هم اتفاق می افتد، بالاخره یک قضیه و مطلبی به ذهن یکی می رسد، وقتی قرار باشد ما مطالب را از آنجا بدانیم. حالا بنده می خواهم بگویم که ممکن است برای انسان هم اتفاق بیافتد که نسبت به افرادی که حق نعمت و حق ارشاد و حق استادی بر او دارند و مسائلی به ذهن خطور کرده است، بیان می کند.

علی کل حال بنده خیال می کنم که مرحوم علامه در مقام بیان ارشاد خودشان بودند و مرحوم آقا هم که تأدباً و تتلمذاً خواستند رعایت موقعیت و حال ایشان را داشته باشند. اولیاء و بزرگان کارهایشان خیلی قابل تأمل است به همین راحتی انسان نمی تواند اظهار نظر کند.

اگر رفقا یادشان باشد، در لابه لای صحبت ها و نوشتجات گاهی یک چیزهایی را، مثلاً آن داستان نرفتن ایشان به سبزوار یادتان هست؟ من در /سرار ملکوت آورده ام، در این قضیه خیلی نکته است، وقتی که به من می گویند وقتی به سمت امام رضا علیه السلام می آیی، کسی که به سمت امام رضا علیه السلام می آید بین راه نباید [به زیارت] بزرگانی که هستند برود، ببینید اینها چی بودند؟ اینها ائمه را شناختند، واقعا اینها شناختند. حاجی سبزواری مرد بزرگ، بایزید، شیخ ابوالحسن خرقانی، عطار نیشابوری در نیشابور، اینها مگر از عرفا نبودند، مگر از بزرگان نبودند؟ می گوید وقتی که داری به سمت حرم امام رضا علیه السلام می آیی فکرت هیچ جا نباید برود، اصلاً نباید به این فکر کنی که در سبزوار حاجی هست یا نیست، حالا برویم یا نرویم. بله یک وقتی در سبزوار توقف داری می خواهی ناهار بخوری، می خواهی استراحت بکنی، برو آنجا سر قبر حاجی فاتحه هم بخوان این عیب و اشکالی ندارد، ولی اینکه در ذهن این باشد که داری می روی به مشهد، در سبزوار هم مزار حاجی را زیارت بکنیم، حالا نیشابور آنجا [سر مزار] عطار هم برویم، ایشان می فرمایند وقتی کسی به سمت امام رضا علیه السلام می آید نباید فکرش به غیر از امام رضا علیه السلام برود. اما در برگشت عیبی ندارد، آدم دارد برمی گردد به تهران عیبی ندارد این بزرگان را هم ببیند و زیارت کند و فاتحه بخواند، ایراد ندارد.

امام رضا علیه السلام همه چیز ماست، توجه کردید؟ هزارها میلیارد مثل عطار ریزه خوار سفره امام رضا علیه السلام هستند گوشه سفره همه اینها را جا داده اند اما بقیه سفره برای بقیه است، گوشه اش فقط هزار میلیارد مثل عطار است، هزار میلیارد مثل سلمان است، هزار میلیارد مثل بایزید هست. گوشه یک سانت سفره امام رضا علیه السلام همه اینها را پر می کند و همه را حسابی مست می کند، بقیه را امام رضا علیه السلام برای خودش نگه داشته اند. اینها را می خواهند به ما یاد بدهند. توجه کردید؟ این مسائل را

می خواهند به ما یاد بدهند.

حالا آقا می خواهد فلان جا برود، پیشنهاد می کنند که فعلا نروید. این قضیه برای مرحوم آقای بروجردی است، گرچه مرحوم آقای بروجردی نپذیرفتند، ولی صحبت اطرافیان است، مرحوم آقا شیخ اسماعیل ملایری را خدا بیامرزد ایشان به ما می گفت که آقا شما که الان می خواهید زیارت امام رضا علیه السلام بروید هنوز اول مرجعیتان است، در میان مردم هنوز جا نیفتادید، این استقبالی که شایسته و بایسته است، این استقبال شایسته از شما در شهرها مثلا می خواستند بروند سمنان، در سمنان مثلا اینها بریزند بیرون، بعد می رسند به دامغان این استقبال هنوز از شما نمی شود، بگذار یک چند سالی بگذرد مرجعیت شما جا بیفتد.

این بزرگان می خواهند ما را از این حرف ها دریاورند، کله ما را از این حرف ها دریاورند، استقبال و بیا و چند ماه تدارک ببینند ووو. التفات می فرمایید؟ آقای بروجردی می خواهد برود به زیارت امام رضا علیه السلام حالا نرود و بگذار چند سالی بماند، تا اینکه خوب برای مردم جا بیفتد و بعد بیایند، اینکه امام رضا نشد، امام رضا نشد.

خدا بیامرزد استادمان مرحوم آقای حاج شیخ مرتضی حائری را خدا رحمت کند، آن بنده خدا عبایش را روی سرش می انداخت و می رفت، ما پیشش درس می خواندیم، چهارشنبه ها وقتی که درس تمام می شد، ظهر چهارشنبه می رفت ترانسفورت مولوی در قم دو تا صندلی هم می گرفت می رفت مشهد و یک شب جمعه ای می ماند و دوباره بعد از ظهرش راه می افتاد که به درسش هم برسد، هر وقت هم می رفت عبایش را می کشید روی سرش، نصف شب هم می رفت یعنی کسی او را نبیند، ایشان در حال و هوای خودش در راه شعر هم می گفت و شعرهایش را هم برای ما می خواند، خیلی هم به ما محبت داشت، خیلی زیاد. بله، شعرهایش را هم برای ما می خواند، شعرهای دیگرش را هم می خواند خیلی شعرهای خنده داری هم بود.

گاهی اوقات به ایشان می گفتیم آقا یک دستور العمل، می گفت همان دستورالعملی که به بقیه دادم به تو هم بدهم؟ گفتیم نه آقا آن را بنده می دانم خودم به آن عمل می کنم، باشد یک وقت دیگر. دستورالعمل های خیلی سلوکی هم داشت، اذکار خاصی هم داشت که فقط بر خود ایشان نازل می شد، سبوح قدوس هر دو تا را، هم جنبه ربوبی آن و هم جنبه سلطنتی هر دو را خلاصه روزی صد مرتبه. آقا این را خودم می گویم اینها را خودمان بلدیم.

اگر امام رضا علیه السلام را می خواهی اینجوری برو، دو تا بلیط ترانسفورت بگیر سوار ماشین، صاف برو آنجا عبایت را هم بینداز و برو حرم و با امام رضا علیه السلام عشق و حالت را بکن و برگرد

خدا رحمتش کند اینها الان برایش مانده است، آن چیزی که الان برایش در آن دنیا مانده است همین است، همین زیارت امام رضا علیه السلام است. حالا برو و بیا، مردم بیایند پلاکارد بزنند. و اینکه مرجعیت هنوز جا نیافتاده است و ... . بله، این اطرافیان انسان را به راههای دیگری می‌برند.

اللهم صلِّ على محمد و آل محمد